

۵ مهر ۱۳۹۴ - شماره: ۳۴

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

رنج نامه

نویسنده مقاله:

حلیمه صابر

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



در آسمان به هلال ماه ذی الحجه می‌نگریستم و بی‌اختیار به یاد خواهری افتادم که اکنون لباس احرام پوشیده و در حال طواف است. دلم گرفت و اشک از چشمانم لرزید و زبانم چرخید: «اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک» و دستم به قلم رفت و بر کاغذ لغزید و رنج‌نامه‌ام را نوشتم.

خداوند به واسطه‌ی لطف بیکران‌ش دری از رحمت را به رویم باز کرد و مرا در معرض نسیم جان‌بخش و حیات‌آفرین کتاب ارزشمند «بازگشت به اسلام» نوشته‌ی حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی قرار داد و من که سال‌ها به دنبال گم‌شده‌ام بودم، آن را یافتم و بر قلبم نشست و آرام گرفتم. با دقت و موشکافی آن را مطالعه کردم و در حین مطالعه، تمامی سؤالاتی که هرگز کسی نتوانسته بود به آن‌ها پاسخ عمیق و درستی بدهد، یکی پس از دیگری برایم جواب داده می‌شد و کامم را شیرین می‌کرد؛ چراکه بالأخره به آن حقیقتی که سال‌ها به دنبالش رنج‌ها بردم و زخم‌ها خوردم، رسیدم.

پس از چندی سراغ یکی از خواهران که از دوستان قدیمی و اهل دل بود رفتم؛ چون او را دل‌سوخته و حقیقت‌جو دیده بودم و او را این‌گونه یافتم که هم و غمش برای جلب رضایت خداوند و خلیفه‌اش امام مهدی بود و همیشه و همه جا از آن حضرت دم می‌زد. چندین بار به جهت زیارت عتبات و ۳ بار با تمام اعضای خانواده به عمره رفته بود و هم اکنون در حج واجب است. به حجاب مقید است و ماه محرم هر سال، سفره می‌گیرد و در خانه‌اش به روی

نیازمندان و مساکین باز است و در طول سال نیز مرتب در حال پختن غذای نذری و اطعام مسلمین است. او در خانواده‌ای متدین بزرگ شده است و گویا آباء و اجداد او نیز از نسل اندر نسل انسان‌های دین‌مدار و مقید به شریعت بوده‌اند. سردرِ خانه‌اش با خطی درشت و زیبا نوشته بود: سلام بر مهدی. از آنجا که تمکن مالی هم داشت، داخل خانه‌اش بر روی دیوارها تابلوفرش‌های نفیس و گران‌قیمتی از آیات قرآن کریم و نیز فرازهایی از ادعیه‌ی مأثوره را نصب کرده بود. همیشه صلوات‌شماری بر انگشت داشت که مبادا به تعداد صلوات‌هایش خدشه‌ای وارد شود. چله‌ها گرفته بود و بر اذکار و ادعیه‌ی فراوان، مراقبت داشت و اصلی‌ترین حاجتش آن بود که با امام مهدی ملاقات کند. چون خانه‌ای بزرگ داشت، اکثراً در خانه‌اش دوره‌های قرآن برگزار می‌شد و خودش هم قرآن‌خوان قابلی بود. به نماز اول وقت بسیار مقید بود و حتی اگر خریدی در بازار داشت، مسجدی یافته و نمازش را در اول وقت می‌خواند. مابقی وقت ایشان هم صرف خانواده‌اش می‌شد.

او می‌گفت: «از مرجع تقلیدم پرسیده‌ام که ما خوب می‌خوریم و می‌پوشیم و ... آیا اشکالی ندارد؟ و آن به اصطلاح مرجع تقلید هم به او گفته بود: «اگر خمس می‌دهید، نوش جانتان!! و لذا بقیه‌ی اوقات زندگیش به امور حاشیه‌ای و معیشتی خود و خانواده‌اش سرگرم بود. مثلاً اینکه جهیزیه‌ی خوب برای دخترش فراهم کند و برای پسرش فلان ماشین را بخرد و تعزیه‌ی مادرش را بسیار آبرومندانه و پرشکوه و در مکانی مجلل بگیرد و... این زبان حال بسیاری از متشرعین و متدینین ماست. بگذریم...

من که با ایشان سال‌ها آشنا بودم و می‌دیدم که نسبت به دیگران ظواهر دینی را بیشتر رعایت می‌کند، می‌خواستم شیرینی این هدایت و صراط مستقیم را با او تقسیم کنم و به او بگویم اگر واقعاً به دنبال امام مهدی هستی چشمانت را باز کن و از این راه برو که عقل و شرع آن را تأیید کرده است، تا به هدفت برسی. لذا چند جلسه با او صحبت کردم. ابتدا کمی نگران و دلسرد شدم؛ چون وقتی از حقایق حقّی دین و معارف مربوط به امام مهدی برایش گفتم، بسیار برایش نا آشنا بود و اصلاً برایش جالب و شنیدنی نبود! خلاصه به او توصیه کردم که کتاب «بازگشت به اسلام» را با دقت مطالعه کند و به اندازه‌ی کافی در آن غور نماید و عمیق شود. همچنین از او خواستم که برای آشنایی بیشتر در پایگاه اطلاع رسانی حضرت علامه عضو شود و سؤالات و شبهاتی که احیاناً برایش پیش می‌آید را بپرسد تا آگاهانه قدم بردارد. مدّتی گذشت و از او خبری نشد و در کمال ناباوری، ارتباطش را با من کاملاً قطع کرد!!!

خواهر و برادرم! شما هم بشنوید که بسیار شنیدنی است! به خصوص خواهرانی که یک عمر همانند ایشان عمل کرده‌اید.

خلاصه کنم. روزی به دیدارش رفتم. گفت: «من از شما دلگیرم و فکر نمی‌کردم اندیشه‌های شما این قدر خطرناک (!) باشد. شما کتابی را به من معرفی کرده‌اید که در آن، راهی را که من سال‌ها رفته‌ام و همیشه به دینم هم محکم بوده‌ام، زیر سؤال برده است. این که دین جدیدی است!! شما که من و خانواده و پدر و پدربزرگم را می‌شناسید. ما سال‌هاست در خدمت دین هستیم. اکثر مردم ما را می‌شناسند و تأیید می‌کنند. در خانه‌ی ما همیشه نام حسین برده شده و منبر و عظم بر پا بوده است. شما و امثال شما، چند دعای کمیل و دعای ندبه در خانه‌تان گرفته‌اید؟ اگر شما یک بار به مکه رفته‌اید، من ۵ بار رفته‌ام. ما که مانند شما نیستیم که عقل خود را دست هر کسی بدهیم»!! سپس گفت: «من بعد از دریافت کتاب بلافاصله با آیت الله ... تماس گرفتم. ایشان دوست خانوادگی ماست. آن قدر به ما نزدیک است که حتی عروسی دخترش در خانه‌ی ما برگزار شد؛ چون بزرگ و جادار بود. اگر ما اشکالی داشتیم که ایشان این قدر با ما رابطه‌ی صمیمانه نداشتند. ایشان وقتی طلبه بودند، مجالس روضه‌ی پدربزرگ مرا می‌خواندند. من خود پای منبرها بزرگ شده‌ام. ایشان در حوزه‌ی علمیه صدها طلبه تربیت کرده و به جامعه‌ی اسلامی می‌فرستد. حتی او با افراد زیادی در خارج از کشور مرتبط است و در صدور انقلاب اسلامی ایران به خارج از کشور کارهای بزرگی انجام داده و با افراد سرشناسی در خارج از کشور ارتباط دارد.» سپس ادامه داد و گفت: «او [همان به اصطلاح آیت الله] بسیار از دست من عصبانی شد و گفت: دختر حاجی! از شما بعید است. مگر ما مرده‌ایم که دینتان را از یک سایت بگیرید.....!!!!!!».

من حیران و انگشت افسوس بر دهان و او همچنان جاهلانه بر جهل خود پافشاری می‌کرد و بر من می‌تاخت، تا جایی که فهمیدم دیگر نمی‌شود برای او کاری کرد. رفتار او اگرچه فی نفسه عجیب بود، اما واقعیت بسیار تلخ آن است که نمونه‌های مشابه بسیاری را می‌توان برای چنین واکنشی یافت و به همین خاطر می‌توان گفت رفتارشان چندان هم عجیب نبود!!

او بر اثر وابستگی‌ها و پیش‌ذهنی‌های غلط، زمینه‌ی نورانی و امکان هدایت خود را از دست داده بود و دیگر بهترین کلام‌ها هم در او اثر نمی‌کرد.

به او گفتم: دری که به رویت باز شده را با جهل و تکبر و نرفته و ندیده مبنده. تو تاکنون تنها

برای امامت «دعای ندبه» خوانده‌ای! اما در مقام عمل از آن چه سودی برده‌ای؟! از این راه برو تا عملاً و واقعاً به امامت برسی. خودت فکر کن و بیندیش. اما می‌دانید او دردش چه بود؟ او اصلاً چنین مهدی‌ای را نمی‌پسندید و هرگز به دنبالش نبود؛ زیرا سر به هوا دینداری کرده بود و به متاع دنیا و ظواهر و شعائر مذهبی خود سرگرم شده بود. او به گفته‌ی خودش پای منبرها بزرگ شده بود. با این حساب شاید با عنایت به این همه موانعی که در او وجود داشت توقّعی که من از او داشتم نا به جا بود و او توان فهم آنچه من از او انتظار داشتم را نداشت! چراکه اهواء و پندارهای باطل او را احاطه کرده بود و برای خودش تصویری از دین ساخته بود که مطابق با واقع نبود؛ همچنانکه به فرموده‌ی حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی در کتاب «بازگشت به اسلام» اهواء نفسانی انسان را از شناخت حقیقت باز می‌دارد و یکی از عوامل مهلک و خطرناکی است که دشمن معرفت محسوب می‌شود. این بزرگوار در مورد اهواء نفسانی می‌فرمایند:

«یکی دیگر از موانع شناخت، «اهواء نفسانی» است؛ چراکه نفس آدمی، به اقتضای غرایز خود، خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندهایی دارد که لزوماً با واقع مطابق نیستند و بر شناخت او از آن، تأثیر می‌گذارند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «و باشد که چیزی را خوش نداشته باشید و آن برایتان خیر باشد و باشد که چیزی را خوش داشته باشید و آن برایتان شر باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید!» این خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندها که از عواطف آدمی نشأت گرفته‌اند و با عقل او مطابقت ندارند، خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌هایی را در ذهن او پدید می‌آورند که عقل او را از واقع‌بینی باز می‌دارند؛ چراکه عقل او، در حصار حبّ و بغض‌های او، قادر به شناخت خوب و بد نیست و مجبور به خوب شمردن محبوب‌ها و بد شمردن مبغوض‌های اوست؛ تا جایی که گفته‌اند: «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»؛ «دوست داشتن یک چیز، کور و کر می‌کند».^۱

اما در وهله بعد روی سخن من با منبریان و ملاهایی است که این افراد ساده‌دل و از همه جا بی‌خبر را این‌گونه از راه بیراه می‌کنند. ای کسی که بر منبر می‌نشینی و این کودک که‌نسال و امثال او پای منبرهای شما قد کشیده‌اند! آیا سال‌ها درس خوانده‌اید و از خمس

۱. بقره/ ۲۱۶.

۲. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۶۴ و ۶۵.

مردم بهره برده‌اید که حاصل کارتان بشود این؟! به خودت بنگر و ببندیش. از حوزه که فارغ التحصیل شدی، عمامه‌ای بر سر و عبایی بر دوش و دستگاه اکویی در دست، پیش به سوی دنیا... چه زیبا و فرح‌بخش است دینی که برایت دنیا می‌آورد و چه با شکوه است عاشورایی که ۲ ماه محرم و صفر دارد و تو یک لحظه‌اش بیکار نیستی و خرج سالت را یکجا در می‌آوری!! همسر و دخترت به دنبالت در خانه‌ها می‌آیند و دفتری در دست دارند که زمان‌بندی کنند، مبدا لحظه‌ای خون امام حسین بر زمین بماند! و یا در خانه تلفن به دست‌اند و برای روضه‌ها وقت می‌گذارند! از ۷ صبح کارت شروع می‌شود تا ۱۲ شب. در جیب‌های پر برکت هم ۲ الی ۳ گوشی همراه است تا مبدا مشتری لحظه‌ای بپرد!! فقط ابواب نیازهای مادی در آن باز است و بس.

خوب وظیفه‌ات را انجام داده‌ای: جاهل نگاه داشتن مسلمانان! اما بدان که اگر از نقش تو در این ناآگاهی آگاه شوند، به خاطر خیانت‌پیشگی‌ات، تو را به دیوار خواهند کوبید؛ چون تو را از خود می‌دانستند اما فهمیدند که از همین خودی بودن سوء استفاده کرده‌ای! و حال آنان مانند حال درختانی خواهد بود که دسته‌ی چوبی تبر را می‌بینند!

راستی بر منبرها چه می‌کنید؟! آه که با وجود تعداد کثیری از شما که هر روز هم مانند علف هرز بیشتر می‌شوید، انگار شیطان مکارانه فریاد می‌زند که «اگر بر منبرها آدم پیدا کنید سجده خواهیم کرد»!!

چه قدر جسورانه و بی‌شرمانه برای گرمی مجلس، اول منبر دعای فرج می‌خوانی و ظهور مهدی را می‌خواهی. با زبان می‌گویی مهدی بیا و در باطن آرزو می‌کنی: ای کاش نیاید! چون خوب می‌دانی اگر مهدی بیاید، پیش از هر چیز بساط امثال تو را جمع خواهد کرد و تو در آن هنگام از ترس وجود ناپاکت قالب تهی خواهی کرد! خوب می‌دانی که اگر او بیاید تو را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیر خواهد کشید. خودت همه‌ی این‌ها را خوب می‌دانی! هر کس بر نفس خود بیناست. می‌دانی خیانت می‌کنی. دینی به این عظمت، دین انسان‌ساز و راهگشا، این همه اندرزهای اخلاقی، منابع فراوان حدیثی و روایی که راهی سازنده برای فهم و رشد و کمال و هدایت است، موجود است، آن وقت این‌ها بر پای منبرت تشنه آمده و تشنه‌تر برمی‌گردند و تو مرتب به ساعت نگاه می‌کنی که مجلس بعدی از دست نرود! در این نحوه‌ی عملکرد شما برای دین نه تنها خیری نیست که عین شر است.

تو و امثال تو ذائقه‌ی آنان که پای منبرهای شما قد کشیده‌اند را خراب کرده‌اید تا سراب‌ها را آب پندارند و آب‌ها را سراب! آن‌ها دیگر آب گوارا را تشخيص نمی‌دهند و چون ذائقه‌ی شان خراب است، حتی تحمّل آب گوارا را ندارند. ای منبرنشین خائن! ای که ادّعا داری شاگرد مکتب امام جعفر صادق هستی! ای کسی که به مردم تلقین کرده‌ای که اگر می‌خواهید خداوند از شما راضی باشد و رسول الله و اهل بیتش از شما خشنود گردند و زندگی‌تان برکت یابد، دعاها را قبول شود و خلاصه فردای قیامت به بهشت بروید، راهش این است که در خانه‌هایتان حتماً روضه‌خوانی داشته باشید! با این کار، دیگر نگران آخرت خود نباشید. از عاشورا فقط القائاتی که شیطان می‌کند را گرفته‌ایم: «تو فقط گریه کن، هر کار غلطی کردی، بالأخره امام حسین شفاعت می‌کند». این است که عده‌ای مرده‌ی متحرّک بر «زنده‌ای همیشه جاوید» عزاداری می‌کنند!

و بعد تو بر بالای منبر و فقط به هدف گریاندن میش‌های کوچک و بزرگ و رونق بازاری، زشت‌ترین نسبت‌ها را به امام حسین و اهل حرمش می‌دهی. در همان گوشه‌ای که نشسته‌ای و برای مصائب اهل حرم حسین بن علی عمامه از سر برمی‌داری و بر پیشانی‌ات می‌زنی تا مجلس خوب گرم بشود، رو به رویت عکس نامناسبی از صاحب‌خانه بر دیوار است و بسیار بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذری که اگر اعتراض کنی، دنیای دونت به خطر افتاده و بار دیگر برای روضه‌خوانی دعوت نمی‌شوی.

آن هنگام که به زعم خودت روضه‌ی دختر امام حسین! می‌خوانی دختر صاحب‌خانه با بدترین وضع از جلویت عبور می‌کند و تو گویی چشمانت نمی‌بیند و این را بد نمی‌دانی و مشغول زخم‌های علی اکبر و حنجره‌ی علی اصغر هستی! آن‌قدر دود سیاه و غلیظ دنیا بر چشمانت سایه افکنده که بر هر زشتی چشم می‌بندی که مبادا بازاریت کساد شود. در پایان منبر هم از صاحب‌خانه سپاسگزاری می‌کنی که زحمت کشیده است و روضه‌خوانی راه انداخته‌اند و تعریف و تمجیدش را می‌کنی به خاطر آنکه از محبّین و خدمت‌گزاران اهل بیت رسول الله هستند و آن‌ها هم خشنود تر از تو که غرق در ثواب شده‌اند!!

آری، باید هم آن‌ها که پای منبرت بزرگ شده‌اند، این‌گونه تربیت شوند؛ چون خودت با این همه ظلمت و تاریکی چگونه می‌توانی نوری بر قلب کسی وارد کنی؛ چه آنکه گفته‌اند: «خفته را خفته کی کند بیدار»؟!

خودت می‌دانی و باز خوب می‌دانی که دین را به بازی گرفته‌ای! ای کاش لحظه‌ای زبانت را می‌بستی و چشم دلت را باز می‌کردی تا ببینی در آن چه خبر است؟

تو همچنان به دنبال آرزوهایت می‌دوی و مرگ به دنبال تو؛ حال آنکه مرگ برنده است و اگر نواقص و خیانت‌های شما رو نشود و همچنان به فریب دین‌داران جاهل ادامه دهید، بالأخره در برزخ و قیامت آشکار خواهد شد.

ای منبری که خودت را می‌فریبی! به خود بیندیش! آیا آنچه در برابر اسلام و قرآن عهده‌دار شده‌ای را ادا می‌کنی؟ آن محفوظاتی که در حوزه‌های علمیه اندوخته‌ای و نامش را علم می‌گذاری آیا صرفاً برای همین کارها بود؟ آن علمی ارزش دارد که فارغ التحصیل آن اهل بندگی خدا باشد. اگرچه شما، بسیاری از شما علمی هم ندارید و تنها روضه خواندن را خوب بلد هستید. اما ای کاش روضه‌خوان خوبی بودی! روضه‌خوانی که با ذکر مصیبت حسین بن علی آرزوهای بلندش را برآورده نماید، دکان‌داری بیش نیست. روضه‌خوانی که از آرمان امامش و از پیام خورش نگوید و قلب‌ها را دگرگون نسازد و کفر و غفلت مستمع را به ایمان و تذکر تبدیل نکند؛ روضه‌خوانی که مردم را از حقیقت هدف حسین بن علی غافل کند و فقط به زخم‌های پیکرش بپردازد و بالاترین درد آن بزرگوار را تشنگی او معرفی کند؛ روضه‌خوانی که یاد امام مهدی را بازیچه و اسباب دکان ریایش قرار دهد خائن است و مستمعان او نیز با دیوارها فرقی ندارند؛ چون قرار نیست چنین روضه‌های بی‌محتوایی کسی را متحول کند یا از حقیقت اسلام آگاه نماید.

شما امواج فتنه‌های آخرالزمان هستید. مردم را از حقیقت هدف مهدی غافل کرده‌اید و تنها به مسائل روبنایی می‌پردازید و به چیزهایی افتخار می‌کنید و مشغولید که مایه‌ی ننگ و آلودگی و رسوایی است. وای بر شما که از همان منبرها سقوط آزادتان را آغاز کرده‌اید! اعمال بدتان در نظرتان چنان زینت داده شده که نه تنها از آن احساس شرم نمی‌کنید، بلکه به آن مباهات هم می‌ورزید.

ای کوردلان و ای گمراهان و ای مردگان! ای «مغضوب علیهم»! ای پیمان‌شکنان! شدیدترین عذاب‌ها متوجه کسانی است که به شریعت و اعتقادات دینی مردم خیانت می‌کنند. به اعمال خودتان که الگوی دین شده‌اید و کسانی که شما را در دین ملاک قرار

داده‌اند بنگرید. چه اندازه فاصله است میان شما و کسانی که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند و از شدت حساب در روز قیامت می‌ترسند. آنان همانا صاحبان خرد هستند. اما افسوس که رنگ و لباس دنیا فریبتان داده که طلای عُقبی را به مس دنیا فروخته‌اید، مانند همان سفیهی که مس را به خاطر جلا و سرخی‌اش به طلا فروخت.

بگذارید نمونه‌ای مستند را از این مدّاحان دروغین و در واقع مطربین مجلس گرم‌کن بگویم. مدّاحی که در رسانه‌ها بسیار هم محبوب و معروف است، شبی آن قدر همسر پا به ماه خویش را مشت و لگد زده بود که او را رو به مرگ به بیمارستان بردند و بچه‌اش در شکم جان داد. دلیل این ضرب و شتم هم آن بود که همسرش به عیّاشی‌های او و شب‌زنده‌داری‌هایش با دوستان اهل بیت (!!) اعتراض کرده بود!

حیف از تعداد اندکی که در میان شما انگشت‌شمار و گمنامند و شما نام آنان را نیز بد کرده‌اید. اشک‌ها می‌ریزند و سکوت‌های پر از فریاد دارند؛ زیرا اگر فریادشان را بشنوند، از شهر و دیار بیرونشان می‌کنند، لذا آنان امروز به ذکر شریف سکوت مشغولند؛ چه آنکه در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که اهل دلان خانه‌نشین شده‌اند و رادمردان با غم و غصّه قرین. این‌ها همان وارستگانی هستند که اگر پیام روح‌بخش و تحوّل‌آفرین «بازگشت به اسلام» را از سوی این عالم ربّانی جناب منصور هاشمی خراسانی بشنوند به دعوت او لبیک می‌گویند و حکمت‌های بی‌بدیل او را که با عمق فطرت حقیقت‌جوییشان سازگار است با جان و دل می‌پذیرند و بر صداقت و حقانیت آن گواهی می‌دهند؛ چه آنکه از یک سو نفس‌های مهذب‌ی دارند و هواپرست نیستند و برای دین خدا کیسه ندوخته‌اند و از سوی دیگر اهل علم و بصیرت‌اند و با چشم عقل به همه چیز می‌نگرند.

امید است که خداوند توفیق درک و دریافت حقیقت اسلام کامل و خالص را به همه‌ی مسلمانان جهان ارزانی دارد و آنان از جهل و ضلالت نجات دهد.

تاریخ تعلیق: ۱۳۹۴/۸/۳۰

نویسنده تعلیق: ناهید. م

تعلیق شماره: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهر عزیز و روشن ضمیرم، حلیمه!

رنج‌نامه‌ات را خواندم. رنج‌نامه‌ی تو رنج‌نامه‌ی من و شاید هزاران مادر مسلمان دیگر باشد. من فرزندی دارم که خداوند او را پس از تلف شدن شش فرزندم به من هدیه کرد و این هدیه‌ی الهی بعد از این همه سال برایم خیلی عزیز است. این پسر در کودکی پدرش را از دست داد و سال‌هاست که من و او تنها انیس و مونس هم هستیم. الآن او یک جوان ۲۱ ساله شده است و شب‌های جمعه در هیئت عزاداری برای اهل بیت شرکت می‌کند. اوائل خیلی خوشحال بودم که پسر م‌هیئت شده است و او را تشویق می‌کردم، ولی بعد از مدتی متوجه شدم که هر وقت او از هیئت بر می‌گردد صورتش خراشیده و خون‌آلود است! اول از او سؤال کردم، ولی جوابی نداد. فکر کردم که شاید با کسی دعوا کرده است، اما بعداً که دیدم دوباره صورتش خونی شده، گریه کردم و پرسیدم نگفتی چه شده است؟ گفت: ما که می‌رویم هیئت، پیراهن‌هایمان را در می‌آوریم و سینه می‌زنیم و بعد روهایمان را با ناخن خراش می‌دهیم و مداح‌ها ما را تشویق به این کار می‌کنند!

خدا می‌داند که من یک انسان کم‌سواد هم می‌فهمم این روش خوبی نیست که جوان‌های مردم را به این کارها تشویق می‌کنند. آیا اگر امام حسین حضور داشته باشد، به چنین کارهایی راضی است؟ مسلماً آن حضرت به چنین کارهایی راضی نیست؛ چنانکه در شب عاشورا خواهرش زینب را از زدن بر سر و صورت نهی فرمود؛ همان‌طور که یکی از برادران نقل کرده و گفته است: «به حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی گفتم: من گروهی از این شیعه را به نهی تو از زدن بر روی‌ها و دریدن گریبان‌ها در ماتم اهل بیت خبر دادم، پس بر آنان گران آمد و (قبول) آن را سخت شمردند و گفتند: زینب دختر علی رضی الله عنها در شهادت برادرش بر روی خود زد و گریبان‌ش را درید! فرمود: بر زینب دختر علی دروغ بستند! آیا ندانستند که برادر او در شب عاشورا به او وصیت کرد و او را قسم داد که هرگاه من از دنیا رفتم به خاطر من بر روی زن و گریبان ندر؟! پس آیا پنداشتند که او برادرش را نافرمانی کرد و به وصیتش عمل نکرد؟! نه به خدا سوگند، بلکه او را اطاعت کرد و زنی صالح و پرهیزکار بود! سپس فرمود: هر کس با حق حسین آشناست پس به خاطر او بر روی نزنند و گریبان ندرند و به وصیت او عمل کند همان‌طور که زینب دختر علی عمل کرد!» و برادری دیگر از آن بزرگوار نقل کرده است که به گروهی از شیعیان فرمود: «سرور جوانان اهل بهشت را یاد کنید و بر او بگریید و برای او بر سر و سینه و پشت نکوبید؛ چراکه او به خدا سوگند اگر در میان شما بود شما را از این کار نهی می‌کرد همان‌طور که خواهرش زینب را نهی کرد!».

ای مدّاحان که به پیروی از هوای نفس خود و برای گرم شدن بازارتان این کارهای غیر شرعی و نادرست را انجام می‌دهید! بدانید به جای اینکه با دوستان خدا دوست باشید، با شیطان دوست شده‌اید و به دشمنانی کمک می‌کنید که از این کار شما خوشحال می‌شوند و شما را به خاطر آن مسخره می‌کنند. به پسرم گفتم: عزیزم! ما که دانش و معرفت چندانی نداشتیم، این طور عزاداری می‌کردیم که یک چادر مشکی می‌کشیدیم و رو به قبله می‌نشستیم و نوار آقای کافی را می‌گذاشتیم و او یا مهدی کجایی می‌گفت و هم خودش گریه می‌کرد و هم ما، ولی شما همه چیز را از حد گذرانده‌اید و هیچ کدام از این اعمالتان مورد رضای پروردگار و اولیای او نیست. امامان ما با دروغ، ناسزا، ضرب و جرح مخالفند، پس ما با این عزاداری‌های جاهلانه و احمقانه، هم خود را آزار می‌دهیم و هم امام زمانمان مهدی را.

خلاصه خواهر عزیزم! از اعماق قلبم گفتم که خون است. من که یک مادرم وقتی صورت خراشیده‌ی پسرم را می‌بینم گوشت تنم آب می‌شود. چه‌طور وقتی امام غریب ما مهدی، این همه جوانان را که می‌توانند بازوی اسلام باشند و برای یاری او مفید باشند می‌بیند که با صورت‌های کبود و خراشیده و پشت‌های سیاه و سینه‌های کوبیده شده از هیئت در می‌آیند و از ساعتی دیگر به دنبال فریب مردم، بی‌احترامی به پدر و مادر، فیلم و ماهواره می‌روند، چه زجری می‌کشد و چه دردی را تحمّل می‌کند. من به عنوان مادر این جوان به این جوانان پاک سرشت یک نصیحتی می‌کنم: ای جوانان! فطرت شما پاک است. بیایید صمیمانه دست از این کارهای جاهلانه بردارید و اگر می‌خواهید خوشبخت بشوید کتاب «بازگشت به اسلام» اثر علامه هاشمی خراسانی، راه آن را به شما نشان داده است. پس بیایید همه با هم یکی بشوید. بدانید که فقط با ظهور مهدی دردهای سرطانی جامعه پایان می‌پذیرد ان شاء الله. ما به امید آن روز زنده‌ایم.

در آخر وقتی نوشته‌ی شما خواهرم را دوباره خواندم از نوشته‌ی خودم خیلی خجالت کشیدم، ولی وقتی بزرگان، نویسندگان، سخنرانان، هنرمندان و مشاهیر سکوت اختیار کرده‌اند، من مانند زنان قبیله‌ی بنی اسد مجبورم که مهرم را ببخشم و برای امامم کاری بکنم.